

تبیین الگوی نظری طراحی سازوکار همگرایی بر پایه واقعیت‌های جغرافیای سیاسی با رویکرد جغرافیای سیاسی انسان‌گرا

* محمدرضا حافظ‌نیا

** عطاء‌الله عبدی

*** زهرا احمدی پور

**** اکبر پرهیزگار

Email: Hafezn_m@modares.ac.ir

Email: ataabdie@yahoo.com

Email: Ahmdyz@modares.ac.ir

Email: ParhizgarA@modares.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۰/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۲۵

چکیده

طراحی سیاست همگرایی در سیاست‌گذاری کلان ملی، و با عطف به متفاوت بودن وضع تاریخی، جغرافیایی، و سیاسی کشورهای مختلف، و عرضه اجرای الگوهای مدیریت قومی یکسان برای کشورها از سوی صاحب‌نظران و سیاستمداران، نتایج زیان‌باری را برای کشورها و مردم در پی دارد؛ از این‌رو تبیین چهارچوب نظی مناسبی که بتواند مسیر طراحی سیاست همگرایی را برای کشورهای دارای ویژگی‌های گوناگون مشخص کند، ضروری است.

با توجه به وجود این ضرورتی، در مقاله حاضر در پی پاسخ دادن به این سؤال هستیم که عناصر و رویکردهای جغرافیای سیاسی چگونه به طراحی روش‌های بهینه و بومی سیاست‌های همگرایی کمک می‌کند؛ به طوری که ضمن حفظ تمامیت ارضی کشورها، اصل همزیستی و کرامت انسانی نیز مورد توجه قرار گیرد. روش تحقیق در این مقاله از نوع توصیفی - تحلیلی، و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای است. نتایج به دست آمده از این بررسی نشان می‌دهد که کشورهای دارای وضع تاریخی، جغرافیایی و جغرافیای سیاسی متفاوت، نمی‌توانند الگوی واحد سیاست همگرایی را در پیش گیرند؛ بلکه هر کدام متناسب با این عناصر باید رویکرد سیاسی و سازوکار همگرایی متفاوتی برای خود اتخاذ نمایند. نادیده گرفتن این واقعیت ممکن است زیان‌های جبران‌ناپذیری برای این کشور به بار آورد.

کلیدواژه‌ها: سیاست قومی، جغرافیای سیاسی، اوضاع تاریخی - جغرافیایی، جغرافیای سیاسی، انسان‌گرا.

* استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

** دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

*** استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

**** دانشیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

دستیابی به همگرایی ملی و تأمین امنیت پایدار، همواره دلمشغولی صاحب‌نظران و سیاستمداران بوده است. اهمیت این موضوع از آنجاست که گاه بدون توجه به اوضاع جغرافیای سیاسی کشورها، سیاست‌هایی دربارهٔ با تنوع فرهنگی جوامع، عرضه و اجرا می‌گردد که با واقعیت‌های سیاسی آنها سازگار نیست و در بلندمدت باعث به خطر افتادن امنیت پایدار و همگرایی ملیدر این سرزمین‌ها می‌شود، علاوه بر این، خود واقعیت‌های جغرافیای سیاسی نیز با توجه به ارتباط ماهیتی و ساختاری این دانش با عناصر مکان و زمان، تحت تأثیر واقعیت‌های جغرافیایی و تاریخی‌اند؛ بنابراین تعیین الگوی بهینه همگرایی ملی برای کشورهای مختلف، به اوضاع جغرافیایی، تاریخی، سیاسی و در نتیجه ویژگی‌های ملی متفاوت آنها وابسته است؛ از این‌رو سیاست‌ها و سازوکارهایی که برای ایجاد همگرایی ملی به کار گرفته می‌شود، ناگزیر در کشورهای مختلف، متفاوت خواهند بود.

ویژگی عمده این پژوهش، آن است که به منظور دوری از نگاه تقلیل‌گرایانه در عرضه الگوی مورد نظر، کوشیده‌ایم تا میان مفاهیم و نظریه‌های موجود در دیگر رشته‌های علمی با جغرافیای سیاسی پیوند برقرار کنیم. هدف این مقاله، تبیین تأثیر عوامل جغرافیایی، تاریخی و سیاسی در طراحی و گزینش الگوی همگرایی ملی متناسب با وضع خاص هر کشور است؛ از این‌رو در مقاله حاضر در پی یافتن پاسخ این پرسشیم که الگوی همگرایی ملی برای کشورهای دارای وضع جغرافیایی، تاریخی و سیاسی خاص، به لحاظ نظری چگونه به دست می‌آید. روش تحقیق در این اثر، از نوع توصیفی - تحلیلی، و ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعات کتابخانه‌ای است.

پس از این مقدمه، نخست رویکردها و مفاهیم گوناگون سیاست‌های همگرایی ملی را بررسی می‌کنیم، سپس ارتباط میان این نوع سیاست‌ها با اوضاع جغرافیایی، تاریخی و سیاسی را تبیین می‌نماییم، در نهایت الگوهای کلی متناسب با اوضاع هر کشور را در قالب یک طرح نظری عرضه می‌کنیم و در پایان الگوی بهینه را برای کشور ایران در چهارچوب چنین اوضاعی تبیین می‌نماییم.

مباحث نظری

۱. مدیریت تنوع فرهنگی: مفهوم و رویکرد

مراد از سیاست قومی، تدابیر و راهبردهای حکومت به منظور ایجاد پیوند در میان

اجزای تشکیل دهنده ملت، و مقابله با نیروهای واگرا؛ هدف حفظ یکپارچگی سرزمینی و امنیت ملی با عطف به اصل تأمین رضایت همگانی آگاهانه است. هر یک از نگرش‌های فکری گوناگون، رویکرد به موضوع اتخاذ سیاست‌های قومی دارند و با توجه به ماهیت و بستر اندیشه‌ای و فلسفی‌شان، سیاست‌های متفاوت و گاهی متناقضی را در پیش می‌گیرند. از مهم‌ترین این رویکردها می‌توان دیدگاه فردگرایان و جامعه‌گرایان به بحث اقوام و چندگانگی فرهنگی در درون جامعه را ذکر نمود.

۲. رویکردهای کلی در مورد مدیریت تنوع فرهنگی ۲-۱. رویکرد فردگرایان

در بینش فردگرایی چنین استدلال می‌شود که افراد از نظر اخلاقی، مقدم بر جامعه هستند. در این دیدگاه، برخورداری گروه‌های ملی و قومی از حقوق ویژه رد می‌شود (Kymlicka, 1995: 97) و همه شهروندان، اشخاصی آزاد و برابرند. این امر نیازمند تفکیک حقوق و تعهدات فرد، و عضویت وی در گروه‌های خاص بر پایه قومیت، طبقه اجتماعی و موقعیت منطقه‌ای است (براتعلی‌پور، ۱۳۸۴: ۲۵۷). مراد از فردگرایی آن است که کشور از یک ملت واحد تشکیل می‌شود و تنوع فرهنگی و زبانی را به رسمیت نمی‌شناسد (Kymlicka, 1995: 110).

فردگرایان بر این باورند که حکومت باید در قبال گوناگونی، موضع بی‌طرفانه اتخاذ نماید (حسینی‌بهشتی، ۱۳۸۰: ۲۴۲)؛ البته گروه‌های قومی در پاسداشت میراث فرهنگی خود آزادند و نباید در حق آنها تبعیض روا گردد؛ ولی این موارد همواره شخصی است و هیچ نهاد و سازمانی از جمله دولت نباید به طور رسمی از هویت گروهی آنها حمایت کند و آن را تقویت نماید (Kymlicka, 1995: 3, 4) فردگرایان در مسائل زیربنایی مانند جشن‌های ملی، کشیدن مرزهای داخلی، زبان آموزش، دادگاهها و خدمات حکومتی، به سود اکثریت عمل می‌کند (Ibid: 51)؛ به عبارت دیگر فردگرایی بر پایه این اندیشه استوار است که افراد (نه گروه‌ها) واجد مناسب ارزش در امور عمومی هستند؛ بنابراین هرگونه توجیه و تبعیض بر اساس قومیت، نژاد، یا مذهب، نامشروع است، و بدان نسبت نمی‌توان تفاوت‌ها و هویت قومی را به رسمیت شناخت. تمام شهروندان به علت تولد یا اخذ تابعیت، حقوق و مسئولیت‌های برابر دارند و به منزله افراد یک ملت، قابل تقسیم نیستند (Esman, 2004: 155).

۲-۲. رویکرد جامعه‌گرایان

این گروه، از اندیشمندان سیاسی لیبرال‌اند که مفاهیم و سازوکارهای مردم‌سالارانه را بر پایه اولویت‌ها و منافع جمع محک می‌زنند (براتعلی‌پور، ۱۳۸۴: ۲۹۹). نظریه‌های جامعه‌گرا با این سؤال آغاز می‌گردد که جمع چیست دارای چه علایق و منافعی می‌باشد، سپس مجموعه‌ای از حقوق برای جمع ترسیم می‌گردد (Kymlicka, 1995: 97). جامعه‌گرایان بر این باورند که ما معمولاً با توجه به پیوندها و روابط اجتماعی‌مان درباره خود می‌اندیشیم و قادر به تشخیص مصالح خود هستیم (حسینی‌بهشتی، ۱۳۸۰: ۵۱). تحت تأثیر اندیشه‌های جامعه‌گرایان، بسیاری از مردم‌سالاری‌های لیبرال، تعهداتی را درباره حقوق چندفرهنگی پذیرفته‌اند، (Kymlicka, 1995: 127). این امر، گونه‌ای از سیاست قومی است که چند فرهنگ‌گرایی نامیده می‌شود. بر پایه این نگرش، جامعه چندفرهنگ‌گرا باید به هر یک از اعضای خود اجازه دهد که هویت خود را متناسب با گروه یا گروه‌هایی که به آن وابسته‌اند، تعریف نماید، همچنین باید به هر گروهی اجازه داده شود بر اساس شرایط خاص خود، خواسته‌ها و تفاوت‌هایش را شکل بخشد. در گونه افراطی این اندیشه، جامعه‌گرایان حتی از دادن فرصت‌های برابر گروهی فراتر می‌روند و اساساً هدف سیاست را برای تأیید هویت‌های گروه‌ها می‌داند (میلر، ۱۳۸۳: ۱۴۵-۷).

گرچه چندفرهنگ‌گرایی در مراحل آغازین با استقبال بسیاری از اندیشمندان روبه‌رو شد، با گذشت زمان و در پی بروز مبارزه‌های قومی در مناطق مختلف جهان، نگرش منفی و تردیدآمیز به ثمربخشی آن در حیات اجتماعی و پیامدهای آن برای وحدت و همبستگی اجتماعی، پدید آمد. کانون همه انتقادات این است که چندفرهنگ‌گرایی با برجسته‌سازی هویت‌ها و گروه‌بندی‌های فروملی، همبستگی ملی را ضعیف می‌کند و بالکانیزه شدن و بازخیزش نوقبیل‌گرایی را شدت می‌بخشد (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۰۳). چندفرهنگ‌باوری، وفاداری به ملت را نفی می‌کند و در مقابل بر وفاداری به گروه‌ها و فرهنگ‌های فروملی تأکید می‌نماید؛ در این صورت، تمایل و جدیت آنان برای دست یافتن به جامعه برادرانه، همبسته و نوع‌دوستانه متشکل از همه مردم و نگران سرنوشت همه آنان، ضعیف می‌گردد. علاقه چندفرهنگ‌گرایان به دولت، اصیل و ذاتی نیست؛ زیرا آنان دولت را ابزاری برای نیل به اهداف خود می‌دانند، این امر تا آنجا ادامه می‌یابد که دولت از گروه‌های هویتی حمایت مادی و معنوی به عمل می‌آورد و آنان را برای دستیابی به اهدافشان یاری می‌رساند (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۰۶).

۳. الگوهای مدیریت تنوع فرهنگی

با توجه به نوع نظام‌های سیاسی و رویکردهای فکری و فلسفی موجود به سیاست‌های قومی، راهبردهای اتخاذ شده توسط دولت‌ها در قالب سه الگو جای می‌گیرد: دفع یا جذب، تقسیم قدرت و ادغام.

۳-۱. دفع یا جذب

روش دفع از این طرز فکر ناشی که یک گروه قومی خود را واجد همه صفتهای نیک می‌داند، حق حیات، انسانیت، حقیقت و نیکی ناب را تنها از آن خود می‌پندارد و دیگران را از آن بی‌بهره یا کم‌بهره می‌انگارد (خوبروی‌پاک، ۱۳۸۰: ۱۴۲). در این روش، حکومت به زور و خشونت متوسل می‌شود و این کار او در نهایت به نسل‌کشی منجر می‌گردد (صالحی‌امیری، ۱۳۸۵: ۵۷ و ۵۸). در کنار این راهبرد، شیوه دیگری به نام جذب نیز وجود دارد که به وسیله آن، فرهنگ اقلیت در چهارچوب اجتماعی - فرهنگی نوین رنگ می‌بازد و بدین ترتیب اقلیت همانند دیگران می‌شوند (خوبروی‌پاک، ۱۳۸۰: ۱۵۹).

۳-۲. تقسیم قدرت

تقسیم قدرت یا خودگردانی اساساً مجموعه‌ای از تعهدهای مربوط به رفتار، فرایندها و نهادهایی است که هنر حکومت در آن انجام معامله و برقراری سازگاری میان جوامع قومی است (Esman, 2004: 178) که در قالب فدرالیسم، هم‌پیوندگرایی و خودمختاری ناحیه‌ای عملی می‌گردد. نظام فدرال مبتنی بر اصل هزینه - فایده است و هیچ هویت تاریخی و فرهنگی عمیقی که جامعه بر اساس آن شکل یابد در آن یافت نمی‌شود. این کشورها تا زمانی که قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی قوی دارند، می‌توانند بر اساس اصل فدرالیسم، زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند؛ ولی به محض کاهش قدرت کشور، تفاوت‌ها برجسته گردد و به احتمال زیاد خشونت بروز می‌کند. دیوید ولش درباره این مسأله معتقد است. گروه‌های قومی با تکیه بر تجمع جمعیتی گروه‌های خود در منطقه‌ای خاص، با انباشتن و کاتالیزه کردن درخواست‌ها و نیز با بسیج نیروها به صورت بالقوه، قدرت فعالیت بیشتری در مقابل حکومت مرکزی خواهند داشت، هم‌چنین برنارد اس. کوهن بر این باور است که اجرای سیاست عدم تمرکز با تأثیرات سه‌گانه ظهور نمادهای مشترک، گزینش، معیارسازی و انتقال نمادها؛ و ظهور نخبگان منطقه‌ای همراه است. از این میان، عامل سوم یعنی ظهور نخبگان منطقه‌ای در بحران خیزی نظام‌های غیرمتمرکز مهم‌تر از همه به نظر می‌آید (مقصودی، ۱۳۸۰: ۴۷). سیاست هم‌پیوندگرایی موجب رشد مداوم تقاضاها می‌گردد، به طوری که رهبران جاه‌طلب قومی دور از ساختار قدرت با این ادعا که منافع گروه قومی‌شان تأمین نشده، دست به ایجاد

گروه‌های شبه نظامی می‌زنند. این امر معمولاً منجر به شکست هم‌پیوندگرایی می‌شود (Esman, 2004: 145) و در الگوی خودمختاری ناحیه‌ای که راولز آن را اساس شکل‌گیری فرقه‌گرایی قومی می‌داند، کشورها به سختی بر جوامع پراکنده قومی غالب می‌آیند (Kymlicka, 1995: 182).

۳-۳. سیاست ادغام

این سیاست بدان معنی است که هر کدام از گروه‌های تشکیل دهنده جامعه در کلیت فرهنگ عمومی، نشانه‌ای بر جای می‌گذارند. عناصر فرهنگ‌های قومی مشترک با دیگران حفظ می‌شوند و همه گروه‌های قومی به طور روزافزونی در فرهنگ مشترک مشارکت می‌کنند. در جامعه ادغام‌گرا یک گروه قومی نمی‌تواند بر دیگر گروه‌ها مسلط شود و تقسیم قدرت نیز در این قسم جامعه ممکن نمی‌باشد. جوامع متعهد به ادغام، تنوع را ویژگی افراد می‌دانند نه عامل همبستگی اجتماعی، در این صورت موانع تعامل اجتماعی کاهش می‌یابد و ازدواج بین قومی تسهیل می‌گردد (Esman, 2004: 160). برای ادغام قومی، وجود هسته متجانس ضروری است (هاچینسون، ۱۳۸۶: ۲۳۵). ادغام دارای دو بعد فرهنگی و اجتماعی است. ادغام فرهنگی عبارت است از سازگاری به منظور برقراری ارتباط‌های روزمره، زبان، پوشش، عادات غذایی، تفریح‌های عمومی و شیوه زندگی. و ادغام اجتماعی یعنی زندگی در میان همسایگان و مشارکت در نهادهای غالب مانند زیارتگاه‌ها و تشکیلات اجتماعی (Ibid: 155, 156). این جریان در گذر زمان تعلقات قومی را کاهش می‌دهد و منجر به تقویت هویت مشترک می‌گردد. اینکه در این میان کدام‌یک از رویکردها و سیاست‌های قومی برای کشورهای مختلف مناسب می‌باشد، تحت تأثیر وضع خاص هر کشور است، در این ستاد اوضاع جغرافیایی، تاریخی و سیاسی به منزله عوامل اصلی تفاوت میان کشورها، و انتخاب الگوی مناسب سیاست قومی و همگرایی ملی بررسی خواهد شد.

۴. تاریخ و جغرافیا: مفاهیم ملت، قوم و تنوع ناحیه‌ای

این بحث از آن جهت مهم است که می‌تواند متنوع بودن ملت یک کشور را تبیین نماید. بدیهی است اگر کشوری با توجه به شاخص‌های جغرافیایی، تاریخی و به دنبال آن، عوامل فرهنگی و مذهبی دارای تنوع باشد، الگوی همگرایی مطلوب در آن، متفاوت با کشور دیگری است که بر اساس معیارهای یاد شده ملتی واحد اما دارای تفاوت‌های فرهنگی به شمار می‌رود.

بنیان این مبحث بر این واقعیت است که اساساً پدیده‌هایی مانند ملت و قوم که به‌عنوان مباحث پایه در مطالعات مربوط به سیاست قومی استفاده می‌گردند، در دو بستر زمانی و مکانی ساخته و پرداخته می‌شوند؛ بنابراین تحلیل آنها بدون در نظر گرفتن ظرف زمانی و مکانی‌شان به نتیجه‌ی درستی منتهی نمی‌گردد.

تاریخ از آن‌رو در مطالعه درباره‌ی ملت، اهمیت دارد که سرنوشت یک گروه انسانی در بستر آن رقم می‌خورد. در اینجا رویدادهایی که سرنوشت ملت را شکل می‌دهند، تحت عنوان خاطرات مشترک؛ افراد واقعی یا افسانه‌ای آفریننده‌ی این رویدادها به‌عنوان قهرمانان؛ و اساطیر و نتایج مادی و معنوی آنها موجب شکل‌گیری هویت تاریخی گروه‌های انسانی می‌شود و آنها را به‌صورت ملت در می‌آورد؛ البته هر چه این زمان طولانی‌تر باشد، ملت از کوره‌ی زمان آبدیده‌تر و باصلاب بیشتری بیرون خواهد آمد. درباره‌ی این مسأله جردن و روانتزی می‌گویند:

وحدت ملی قسمت اعظم نیروی خود را از تجربیات گذشته که همه جمعیت در آن سهیم‌اند، به دست می‌آورد. به‌طور ایده‌آل مردم باید احساس کنند که کشورشان وجود دارد، چرا که خود یا اجدادشان آگاهانه و از روی میل و خواست آن را بنیان نهاده‌اند و در برابر دشمنان از آن دفاع می‌کنند (جردن و روانتزی، ۱۳۸۰: ۱۷۴). در مجموع از نظر تاریخ‌گرایان، تاریخ تنها راه فهم روح اجتماع است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۲).

نظریه‌های مربوط به پیدایش ملت، از نظر توجه به نقش تاریخ در پیدایش ملت‌ها به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: گروه نخست به نظریه‌ی کهن‌گرایان مشهور است و بر پایه‌ی آن، ریشه‌ی ملت‌ها را باید در قبایل دیروز جستجو کرد (Taylor, 1988: 172)، گروه دوم نوگرایان است، از نظر پیروان این نظریه، ملت‌ها به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شوند و ثمره‌ی فرایندهایی مانند سرمایه‌داری، صنعتی شدن، ظهور دولت دیوان‌سالار، شهرنشینی و جداانگاری دین از دنیا هستند (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

میلر معتقد است که هر یک از دو گروه کهن‌گرای و نوگرا نیمی از واقعیت را بیان می‌کنند (میلر، ۱۳۸۳: ۳۷). با توجه به این واقعیت، اسمیت:

ملت را یک اجتماع انسانی دارای نام که در سرزمین خاصی زندگی می‌کنند و دارای اسطوره‌های مشترک، تاریخ مشترک، یک فرهنگ عمومی مشترک و اقتصاد واحد و حقوق و تعهدات مشترک برای همه اعضا هستند می‌داند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۵۳).

از آنجا که تاریخ در بستر مکان جریان دارد، ویژگی‌های مکانی بر سیر رویدادهای تاریخی و شکل‌گیری ملت‌ها اثر می‌گذارد، عوارض جغرافیایی نیز می‌تواند با بستن راه مهاجمان یا تسهیل آن بر ویژگی‌های ملی اثر گذارد و هم‌چنین با فراهم آوردن بستر تعامل اجرای ملت، بدان هویت جغرافیایی بدهد. این واقعیت را می‌توان در زبان، مذهب، خوراک و پوشاک، آیین‌ها و... یک ملت واقع در محیط جغرافیایی خاص که اجزای آن در طول زمان سرنوشت یکسان داشته‌اند، مشاهده نمود.

آنچه گفتیم در مورد سازوکار پیدایش تفاوت‌های ناحیه‌ای نیز صادق است؛ به عبارت دیگر تاریخ در عین حال که می‌تواند در ایجاد یک ملت کهن و استوار نقش آفرین باشد، در مواردی چون بروز حمله‌های نظامی، مهاجرت‌ها و تفاهم‌های سیاسی و در نتیجه جابه‌جایی گروه‌های انسانی نیز موجب ایجاد تنوع و گوناگونی در ملت می‌شود. بدیهی است که این رویدادها نمی‌تواند خارج از اثرگذاری‌های جغرافیایی باشد. وضع جغرافیایی برای تهاجمات نظامی و مهاجرت‌ها انگیزه ایجاد می‌کند، مسیر آنها را تعیین می‌نماید و حتی بر موفقیت و شکست آنها اثر می‌گذارد. با آنکه نواحی جغرافیایی بستر شکل‌گیری فرهنگ خاصی هستند، گاه در درون این نواحی، خرده ناحیه‌هایی نیز وجود دارد که به نوبه خود موجب شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌ها می‌گردند. این خرده نواحی جدا از ایجاد تعاملات درون گروهی و فراهم آوردن اوضاع مناسب محیطی برای نرج برخی شاخصه‌های فرهنگی، بر تاریخ محلی نیز مؤثر واقع می‌گردند؛ به طوری که گاه برخی نواحی کوهستانی، در برابر تسری رویدادها و حوادث ملی به خرده نواحی فرهنگی ممانعت به عمل می‌آورند و آنها را از برخی شاخصه‌های هویت ملی جدا می‌کنند و در عین حالی، در کلیت هویت ملی نیز با سایر اجزای ملت مشترکند؛ بنابراین نمی‌توان تمام تفاوت‌ها موجود در درون ملت را در تمام وضعیت‌های تاریخی و جغرافیایی یکسان دید و هر تفاوتی را در قالب واژه قوم مطالعه نمود. بدیهی است گروه‌های انسانی‌ای که در نتیجه اشغال نظامی، الحاق و... درون یک ملت با شاخصه‌های هویتی یکسان قرار می‌گیرند، حق دارند برای دفاع از فرهنگ خود فعالیت کنند؛ اما گروه‌هایی که در اثر وقوع رویدادهای تاریخی محلی و یا ویژگی‌های خرده نواحی جغرافیایی چون اشغال نظامی و الحاق، واجد برخی شاخصه‌های محلی می‌گردند، قوم نامیده می‌شوند و در پی کسب حقوق گروهی مانند آنچه جامعه‌گرایان مطرح می‌کنند، هستند.

۵. جغرافیای سیاسی، همگرایی و واگرایی

سیاست قومی برای دستیابی به الگوی جامع همگرایی باید دو بخش را به موازات یکدیگر مورد توجه قرار دهد. بخش نخست شامل سازوکار واگرایی و بخش دوم دربرگیرنده سازوکار همگرایی است. این دو بخش در ارتباطی دوسویه ابعاد مختلف سیاست قومی را شکل می‌دهند.

۵-۱. واگرایی: مفهوم و ابعاد

واگرایی عبارت از احساس جدایی بالقوه و بالفعل اقوام با تمام یا بخشی از عناصر تشکیل دهنده کشور است؛ به طوری که آنها به جای احساس تعلق به ملت، سرزمین و حکومت، با عناصری مانند زبان قومی، سرزمین قومی، و حتی کشورها و مناطق همسایه دارای تجانس ساختاری با خودشان احساس همگرایی می‌کنند و در پی ایجاد دولتی مستقل یا پیوستن به کشور همسایه‌اند. احساس واگرایی را می‌توان به انواع مختلفی چون واگرایی سیاسی، واگرایی سرزمینی و واگرایی ملی تقسیم نمود.

ویژگی عمده دیدگاه‌های مختلف درباره واگرایی، این است که دست یافتن به یک الگوی نظریه‌ای فراگیر برای درگیری‌های قومی، بعید است (Esman, 2004: 19)؛ از این رو نمی‌توان واگرایی را ناشی از یک عامل دانستن و بدین ترتیب در دام تقلیل‌گرایی گرفتار شد. بر این اساس، در پژوهش حاضر، عوامل مؤثر در واگرایی به دو دسته درونی و محیطی تقسیم می‌شوند. عوامل درونی دربرگیرنده سازوکارهای قوم‌گرایی و عوامل محیطی دربرگیرنده موقعیت جغرافیایی جغرافیای سیاسی و بین‌المللی (قبیله‌گرایی نوین) هستند. در ادامه، به بررسی این دو دسته می‌پردازیم.

۱-۱-۵. عوامل درونی سازوکارهای واگرایی: این بخش نظریاتی را شامل می‌شود

که تبیین‌کننده چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های قومی هستند. یکی از مهم‌ترین نظریه‌ها درباره پیدایش جنبش‌های قومی، دیدگاه ابزارگرایان است. بر پایه این نگرش نخبگان برای کسب پشتیبانی از موقعیت خود، به ستیزه‌های قومی دامن می‌زنند و تقاضاهای قومی را قبل از آن که مردم از آن آگاهی داشته باشند، طرح می‌کنند و تحت قاعده درمی‌آورند؛ پس از آن، توده‌های قومی تنها مجازند قواعد رهبران را بپذیرند (مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۱۷). نخبگان از عامل فرهنگ برای بسیج گروه قومی استفاده می‌کنند؛ بنابراین نظریه ابداع سنت‌های هابس باوم می‌تواند مکمل این نظریه باشد.

از نظر هابس باوم، ملت‌ها سنت‌های ابداعی، نوآوری‌های تاریخی جدید و حاصل مهندسی اجتماعی نخبگان می‌باشند (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۱۲۶). بر پایه این ایده،

نخبگان برای پدید آوردن ملت‌ها به آموزش و پرورش ابتدایی، ترویج زبان معیار، ابداع مراسم عمومی و تولید انبوه بناهای یادبود می‌پردازند (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۱۴۷-۱۴۴).

یکی دیگر از ابزارهای نخبگان برای ایجاد بسیج قومی، پرورش دادن احساس محرومیت نسبی است. بر پایه این نظریه، جنبش‌های قومی پاسخ محض به محرومیت نسبی گسترده و شدیدی قلمداد می‌گردد که توده‌ها و نخبگان حاشیه نشین را با هم شامل می‌شود؛ از این رو مشارکت گسترده و سازماندهی آگاهانه در جهت ایجاد خشونت فراهم می‌گردد (کورز و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۶۲۱). نخبگان قومی از این عامل برای بسیج توده‌ها به میزان زیادی سود می‌جویند.

هشتر در تحلیل شکل‌گیری واگرایی، معتقد است که همبستگی قومی ممکن است، در نتیجه تشدید نابرابری‌های ناحیه‌ای میان یک مرکز فرهنگی متمایز و جمعیت اطراف آن، تقویت شود. در چنین وضعی اعضای گروه‌های اطراف درصدد بر می‌آیند از عوامل فرهنگ‌ساز به مثابه اهرم‌هایی برای پایان دادن به نظم غالب یا نامشروع ساختن آن استفاده کنند. چالش‌های ساختاری گروه تابع حاشیه‌ای، به‌ویژه هنگامی که از نظر جغرافیایی در ناحیه‌ای خاص متمرکز باشد، ممکن است قالب تجزیه‌طلبانه به خود گیرد (احمدی، ۱۳۷۹: ۱۵۸).

برخی صاحب‌نظران، دیگر عامل مؤثر در پیدایش قوم‌گرایی را گزینش عقلانی می‌دانند. بر اساس این نظریه افراد با محاسبه سود و زیان، وارد جنبش ناسیونالیستی می‌شوند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۹۸). طرفداران این نظریه بر این باورند که جنبش قومی هنگامی شکل می‌گیرد که تعداد کافی از اعضای گروه برای مشارکت در آن توافق کنند، حسابگران و آینده‌نگران تنها هنگامی تن به این کار می‌دهند که منافع مطلوبشان بیش از زیان‌های احتمالی باشد (احمدی، ۱۳۷۹: ۱۵۸).

بندیک اندرسون در تحلیل شکل‌گیری قوم‌گرایی بر عامل پیدایش جامعه تصویری تأکید می‌کند. از نظر او ملت‌ها اجتماع سیاسی تصویری‌اند؛ به دیگر سخن توده مردم ادبیات و آثار چاپی محلی‌ای را می‌خوانند که به لحاظ جامعه‌شناختی، اجتماع سیاسی تصویری را به شیوه‌هایی مشخص و قابل تمییز برایشان به تصویر می‌کشد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۱۰). با وجود تأکید این نظریه بر صنعت چاپ، امروزه نقش رسانه‌هایی مانند اینترنت و ماهواره در ایجاد هویت‌های قومی، پررنگتر شده است.

نظریات گفته شده در واقع تبیین‌کننده سازوکار پیدایش و تداوم آرمان‌های سیاسی واگرایانه در میان اقوام ساکن در یک کشور است؛ ولی برای آن‌که این آرمان‌ها عمل

بپوشد، باید بستر عمل این سازوکارها فراهم گردد. می‌توان گفت در صورت آماده نبودن این بسترها، هرچند آرمان واگرایانه شکل گرفته باشد، عینیت یافتن آن دشوار خواهد بود.

۲-۱-۵. عوامل محیطی واگرایی

الف) محیط بین‌الملل (قبیله‌گرایی نوین): در پی تحولات صورت گرفته از دهه‌های پایانی سده بیستم، ماهیت مسائل قومی متفاوت با دوران جدید گشته است. در دوران جدید، هویت قومی ارتباطی با نیازهای جوامع عقل‌گرا نداشت و بر هویت‌های شغلی و طبقه‌ای تأکید بیشتری می‌گردید. برعکس در عصر جهانی شدن و پسانوگرا، هویت‌های قومی بر دیگر هویت‌ها غلبه می‌یابد یا در کنار آنها رشد می‌کنند (Esman, 2004: 197).

در این دوره، شکل‌گیری شبکه‌هایی مانند تلویزیون‌های فراملی، آموزش رایانه‌ای، اینترنت و ارتباط‌های ماهواره‌ای و به دنبال آن گسترش مردم‌سالاری، اتکای دولت به زور را کاهش داده (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۶۸) و به نخبگان قومی امکان داده که در ورای نظارت حکومتی فعالیت کنند و بستر لازم را برای فعال شدن جنبش‌های قومی فراهم آورند (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۴۲۸)؛ هم‌چنین شکل‌گیری نظام‌های اقتصادی فراملی در قالب نهادهای مالی بین‌المللی و شرکت‌های فراملیتی وضع تازه‌ای را برای مسائل قومی کشورها فراهم آورده است. یکی از نشانه‌های جهانی شدن اقتصاد، شکل‌گیری اتحادیه‌های منطقه با گرایش‌های اقتصادی است که در عمل نفوذ اقتصاد ملی را کاهش می‌دهند و نظارت دولت‌ها در امور مناطق قومی را کم می‌کنند؛ از این‌رو گروه‌های قومی همواره در پی پیوستن کشورهای خود به این نوع اتحادیه‌ها هستند، نمونه این امر، استقبال اسکاتلندی‌ها از پیوستن کشور بریتانیا به اتحادیه اروپا و نیز استقبال کبکی‌ها از پیوستن کانادا به سازمان NAFTA می‌باشد.

از دیگر ویژگی‌های این دوران می‌توان به مداخله‌های خارجی در نزاع‌های قومی اشاره نمود که در قالب تلاش کشورهای واحد، نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های غیر دولتی صورت می‌گیرد.

کوشش کشورهای واحد به سه شکل اعتمادسازی، کمک‌های انسان‌دوستانه، و مداخلات راهبردی اتفاق می‌افتد. این شیوه برخلاف انضمام‌گرایی که بیشتر جنبه احساسی دارد، غالباً متکی بر واقع‌گرایی سیاسی است و براساس آن، چگونگی حمایت فعالانه از یک طرف مشاجره قومی، برای حکومت مداخله‌گر منافع راهبردی کسب

خواهد نمود. در فرایند دخالت نهادهای بین‌المللی، حاکمیت ملی کشورها در برابر دفاع از حقوق اقوام از سوی جامعه جهانی رنگ می‌بازد (Ibid: 111, 112); هم‌چنین سازمان‌های غیردولتی طی ربع قرن اخیر در قالب کمک‌های انسان‌دوستانه و اعتمادسازی در مناقشات قومی فعال بوده‌اند (bid: 116). اینها شیوه‌هایی هستند که قدرت‌ها برای رسیدن به اهداف جهانی خود به‌کار می‌گیرند و تجربه نشان داده است آنها مخالفان خود را به این شیوه تنبیه می‌کنند.

(ب) محیط سیاسی - فضایی جغرافیای سیاسی: ضروری است نخست روشن شود رویکرد جغرافیای سیاسی در این پژوهش بر چه مبنایی قرار دارد؛ بنابراین در ادامه، رویکرد مورد نظر در این پژوهش، نظریه‌ها و عوامل مؤثر در واگرایی را مورد بررسی خواهیم نمود.

۱-ب) جغرافیای سیاسی انسانگرا: رویکردی نو بر سازوکار همگرایی: از هنگام پایه‌گذاری جغرافیای سیاسی تاکنون، به تأثیر از مکاتب فکری و فلسفی رایج در هر دوره، در بستر اندیشه‌ای این دانش نیز مکاتب فکری مختلفی ظهور کرده‌اند و هر کدام پیامدهای گوناگونی را بر جای گذاشته‌اند. در این میان، جغرافیای سیاسی سنتی به‌عنوان نخستین مکتب فکری در این حوزه با الهام از اصل تکامل زیستی موجب رقابت دولت‌ها با یکدیگر برای کسب فضای حیاتی شد (Agnew, 1998: 100-104) و زمینه فکری دو جنگ جهانی را فراهم آورد و با آغاز جنگ سرد، بیشتر رویکرد جهان‌شناختی یافت (Flint, 2006: 19). پس از پایان گرفتن جنگ سرد، جغرافیای سیاسی، بیشتر رویکرد انتقادی به خود گرفت. این دیدگاه، شاخه سنتی این دانش را متهم به زمینه‌چینی برای سوءاستفاده قدرت‌های استعماری از اندیشه‌های جغرافیایی می‌کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۹۱) و به تأثیر از عواملی مانند تصاویر تلویزیونی، روزنامه‌ها، موسیقی، سینما، تصویر متحرک، کاریکاتور، نمادها و... بر ترسیم فضاهای جغرافیای سیاسی تأکید می‌ورزد (دادز، ۱۳۸۴: ۱۲۹). با وجود این، شاخه انتقادی این علم در تولید گزاره‌های علمی جدی با چالش روبروست (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۷۰). هم‌چنین تأکید این رویکرد بر سیاست خارجی به‌عنوان موضوع مطالعه‌اش (O'Tuathail, 2005: 46)، مسائل داخلی کشورها از جمله گروه‌های فرهنگی را در بررسی‌های خود نادیده می‌گیرد.

با توجه به این ضعف‌ها حافظ‌نیا رویکرد جدید جغرافیای سیاسی انسان‌گرا را طرح نموده است. در این حوزه، علم جغرافیای سیاسی برای تأمین صلح و امنیت، رفاه و آسایش، توسعه پایدار، حقوق شهروندی، عدالت فراگیر عمومی و احترام به شأن و منزلت انسان به کار گرفته می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۸: ۳). رویکرد مذکور در سیاست

داخلی و نوع رابطه اقوام با حکومت برای ایجاد همگرایی، قائل به اصولی مانند همزیستی، حفظ کرامت انسانی و نفی خشونت است. براساس این دیدگاه، همزیستی براساس تأکید بر هویت مشترک، رعایت اصل عدالت جغرافیایی و مشارکت فراهم می‌گردد و حفظ کرامت و منزلت انسانی از راه تأمین حقوق شهروندی و برابرنگاری آحاد ملت محقق می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت بر پایه اصول جغرافیای سیاسی انسان‌گرا اقوام به‌طور آزادانه و با به‌کارگیری ابزارهای نظارت نرم و نه از نوع اجباری و خشونت‌آمیز، با کشور احساس همبستگی می‌کنند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۸ ب).

در این مقاله در کنار عرضه راهکارهای جغرافیای سیاسی انسان‌گرا برای رسیدن به واقع‌گرایی در حوزه جغرافیای سیاسی، به مفاهیمی مانند موقعیت سیاسی - جغرافیایی، انضمام‌گرایی، وزن جغرافیای سیاسی و... که می‌توانند منجر به واگرایی گردند، توجه می‌گردد. این نکته از آن‌رو اهمیت دارد که الگوی همگرایی و سیاست قومی بدون توجه به واگرایی و عرضه راهکارهای مناسب برای دفع آن، به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

۲-ب) **جغرافیای سیاسی و واگرایی:** چگونگی استقرار اقوام در تعیین نوع رفتار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آنان در چهارچوب مرزهای سیاسی و در ارتباط با حکومت نقش مهمی دارد. مطالعه این فرایند در حوزه جغرافیای سیاسی در قالب جغرافیای سیاسی اقوام صورت می‌گیرد. در این دانش با مطالعه اقوام و کالبد شکافی و ساختارشناسی آنها، رفتار سیاسی‌شان مطالعه و تجزیه و تحلیل می‌گردد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۹۳ و ۹۴).

در دانش جغرافیای سیاسی به اقلیت‌هایی که دارای وزن سیاسی - جغرافیای بالایی هستند و در نواحی حاشیه‌ای کشور واقع شده‌اند، بیشتر توجه می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۹۴).
والزر درباره این موضوع می‌گوید:

اگر اقلیت‌ها در سرزمین خاصی متمرکز شوند بیم آن می‌رود که به فکر تشکیل دولتی متعلق به خود افتند و یا سودای پیوستن به یکی از دولت‌های همسایه را در سر پیوروانند (والزر، ۱۳۸۳: ۳۹-۳۷). این ویژگی، پایه تحلیل واگرایی و همگرایی قومی را فراهم می‌آورد.

پیتر هاگت این مسأله را در قالب یک الگو سیاسی - جغرافیایی تشریح نموده است. در این طرح، سه مورد از تنش‌های ناشی از استقرار اقوام تبیین شده است. مورد نخست مربوط به استقرار یک گروه قومی در طول مرزهای یک کشور است، دومین حالت به گروه قومی خاصی مربوط می‌شود که بین کشور فرضی و کشور همسایه در دو سوی مرز تقسیم شده‌اند، و در نهایت مورد سوم مربوط به گروه‌های قومی داخل کشور است

که خواهان هویتی جداگانه برای خود هستند و کشورهای خارجی از آنها حمایت می‌کنند (هاگت، ۱۳۷۶: ۳۷۶ و ۳۷۷). در این حوزه، انضمام‌گرایی نیز عاملی است که بخش زیادی از توان خود را از شیوه جایگیری اقوام می‌گیرد.

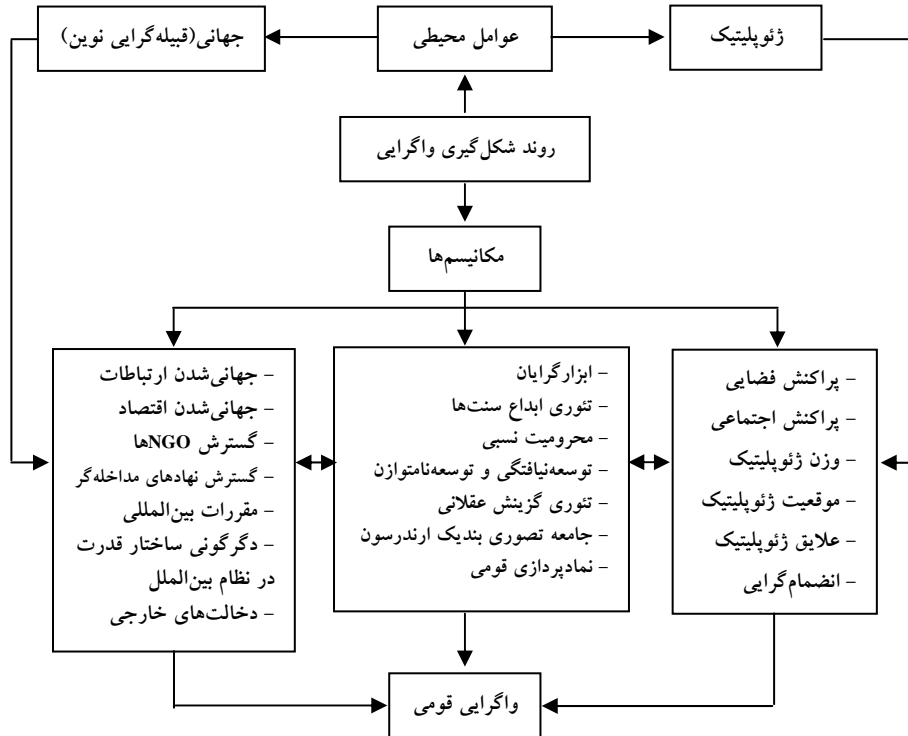
انضمام‌گرایی^۱ در مفهوم سیاسی جدید آن به معنی هرگونه ادعای سرزمینی از سوی یک دولت ملی حاکم نسبت به زمین‌های موجود در دولت دیگر است. این ادعا را نوعاً مباحث تاریخی حمایت می‌کند؛ بدان معنا که دولت طرفدار واپس‌گیری، تأکید می‌ورزد که بخشی از سرزمینش ناعادلانه از او پس گرفته شده و یا بخشی از ملت او به ناحق از اجتماع ملی سازمان‌یافته‌اش جدا شده است (هاچینسون، ۱۳۸۶: ۳۹۲ و ۳۹۳). در انضمام‌گرایی، عوامل سیاسی - جغرافیای دیگری همچون موقعیت راهبردی، و تعلق و وزن سیاسی - جغرافیایی نیز نقش مهمی ایفا می‌نمایند.

موقعیت راهبردی به معنی استقرار در منطقه جغرافیایی ویژه‌ای است که به یک کشور و منطقه توان تأثیرگذاری منحصر به فردی را در هدایت اهداف راهبردی قدرت‌های جهانی می‌دهد؛ بنابراین قدرت‌های جهانی همواره می‌کوشند به روش‌های مختلف در آن مناطق مستقر شوند. عامل دیگر، علایق سیاسی - جغرافیایی است. علایق، ذهنیت‌های شدیداً شکل یافته‌ای هستند که خواسته‌ها و نیازهای بنیانی کشورها را منعکس می‌کنند (کالینز، ۱۳۸۳: ۲۱) و تعلق سیاسی - جغرافیایی^۲ عبارت از مکمل‌های فضائی و جغرافیائی مفروض در ماورای مرزهاست که به لحاظ ساختاری دارای تجانس، و به لحاظ کارکردی تأمین‌کننده نیازها و کاستی‌های کشور می‌باشد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۰). عامل دیگر وزن سیاسی - جغرافیایی و عبارت از ثقل نیروها و عوامل مثبت و منفی مؤثر در قدرت ملی یک است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۹). این عامل در حوزه انضمام‌گرایی به سه حالت ایفای نقش می‌کند: وزن سیاسی - جغرافیایی کشور توسعه‌طلب، وزن سیاسی - جغرافیایی کشور تهدید شده و وزن سیاسی - جغرافیایی قومی.

1. Irredentism

2. Geopolitical Interest

مدل شماره ۱: روند شکل‌گیری واگرایی فرهنگی: محیط و سازوکارها



مدل از عطاءالله عبدی، ۱۳۸۸

ویژگی این طرح آن است که در آن به عوامل مؤثر در واگرایی در قالب یک نظام نگریسته می‌شود و از نگاه تقلیل‌گرا به بحث تحلیل عوامل واگرایی که دامنگیر بیشتر مطالعات در این زمینه است پرهیز می‌گردد؛ بنابراین، در طراحی الگوی همگرایی ملی باید به این الگو به منزلهٔ مقدمهٔ طراحی الگوی همگرایی ملی توجه نمود.

یافته‌ها: به سوی طراحی چهارچوب نظری

پس از بیان توضیحات پیشین که مبنای طراحی الگوی همگرایی ملی به شمار می‌آید، عناصر همگرایی ملی تبیین می‌گردند.

۱. همگرایی: مفهوم و رویکردها

همگرایی عبارت از احساس تعلق و همبستگی اجزای ملت با تمام عناصر تشکیل

دهنده کشور اعم از سرزمین، نظام سیاسی و ملت است؛ بدین معنی که افراد به وجود آورنده ملت، فرصت‌ها و تهدیدها برای کشور را فرصت و تهدیدی برای خود می‌دانند و حاضر به دفاع از ارزش‌ها و منافع ملی در تمام ابعاد آن هستند. حکومت‌ها در این زمینه بر پایه دو رویکرد عمل می‌کنند در رویکرد معنوی ژان گاتمن، نماینده برجسته این دسته، عامل همگرایی را از نوع معنوی می‌داند؛ درحالی‌که هارتشون در کنار عوامل معنوی بر عوامل مادی نیز تأکید می‌نماید (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۵۵ و ۵۶). گاتمن به اهمیت نمادهایی همچون تاریخ، افسانه‌ها، ادبیات و عادات‌های اجتماعی در ساخت و تخریب دولت‌ها اشاره می‌کند (مویر، ۱۳۷۹: ۲۹)؛ اما به عقیده هارتشون در کنار اینها باید نابرابری‌های فضایی از نظر معیار زندگی، سطح سواد، آموزش و پرورش، طرز تلقی اقتصادی، طرز تلقی نهادها، طرز تلقی تفاوت‌های نژادی و طبقاتی و به‌ویژه فلسفه سیاسی هم مورد توجه قرار گیرند (Glassner, 2004: 56). با توجه به این موارد عناصر و عوامل مؤثر در همگرایی ملی را می‌توان بدین شرح بیان نمود.

۱-۱. تقویت هویت ملی

هویت ملی در معنای متمایز و جدید خویش از عضویت در میان ملت حاصل می‌شود (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۲۵۳). کارکرد این قسم هویت، این است که مردم باور کنند کشورشان وجود دارد، زیرا خود یا اجدادشان آگاهانه و از روی میل آن را بنیان نهاده و در برابر دشمنان از آن دفاع کرده‌اند (تری‌جردن، ۱۳۸۴: ۱۷۴). در واقع لازمه زندگی مسالمت‌آمیز شهروندان یک جامعه و برقراری عدالت در میان آنها، وجود گونه‌ای وابستگی عمومی برخاسته از هویت مشترک در میان آنهاست (Kymlicka, 1995: 72, 73). البته هویت ملی باید از ویژگی فراگیری و اصل خودآگاهی نسبت به آن در میان ملت برخوردار باشد. در این میان دولت با در اختیار داشتن رسانه‌ها، نهادهای فرهنگی و به‌ویژه آموزش رسمی می‌تواند در آگاهی بخشی و ترویج هویت مشترک، سهم عمده‌ای داشته باشد (Black sell, 2006: 60). با آن‌که داشتن هویت و ارزش‌های مشترک زیربنای همگرایی ملی است، اما شرط کافی برای این مهم محسوب می‌گردد و در کنار آن فعالیت‌ها و نهادهای مشترک نیز باید مورد توجه قرار گیرند. در ادامه بحث‌ها به آنها بیشتر اشاره می‌شود.

۱-۲. حقوق شهروندی

شهروندی به معنی باهم زیستن و مشارکت در یک فضای مشترک است (دلاکامپانی، ۱۳۸۲: ۳۰۱). شهروندی با طرح این اندیشه که باید همه افراد به‌طور برابر رفتار شود،

می‌تواند ریشه تنش‌های اجتماعی را بخشکاند (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۴). در پاسخ به این سؤال که حقوق شهروندی درباره چه کسانی اعمال می‌شود، دو رویکرد وجود دارد. گروهی معتقد به رعایت حقوق شهروندی در سطح گروه‌ها هستند و گروه دیگر بر فردی بودن حقوق شهروندی تأکید می‌کنند.

فردگرایان بر این باورند که باید با افراد مدارا شود، افراد در مقام شهروند، حقوق و تعهد یکسان دارند و از آنان انتظار می‌رود متعهد به فرهنگ اکثریت باشند؛ اما اینان اجازه دارند به پایه‌ریزی گروه‌های خودخواسته، سازمان‌های همیاری، انجمن‌های فرهنگی، دفترهای انتشاراتی و... دست بزنند. در این حالت دولت‌ها خودگردانی منطقه‌ای را ممنوع می‌دانند (والزر، ۱۳۸۳: ۱۳۸۳). منتقدان این‌گونه شهروندی بر این باورند که برای ممانعت از محروم شدن بعضی افراد از منافع شهروندی به خاطر جنس، نژاد یا دیگر جنبه‌های هویتشان، علاوه بر حقوق فردی، حقوق گروهی نیز مورد نیاز است (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۱۲).

از نظر کملیکا حقوق جمعی، حقوق منطبق با یک اجتماع است و جامعه بدان نیاز دارد (Kymlicka, 1995: 45).

۱-۳. عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی به معنی برخورداری همه افراد از فرصت‌های برابر در زندگی اجتماعی است. اصل فرصت‌های برابر اقتضا می‌کند که دستیابی مناسب و مشاغل امتیازآفرین اقتصادی و اجتماعی برای همگان میسر باشد و ضامن «چشم‌انداز یکسان در زندگی برای همه افراد دارای شایستگی‌ها و انگیزه‌های مشابه در همه بخش‌های جامعه» است (تلیس، ۱۳۸۵: ۱۰۸). عدالت اجتماعی در جوامع فردگرا در پی نفی و از بین بردن نابرابری در جوامع بدون توجه به رنگ، زبان، مذهب و خاستگاه مکانی افراد است و انسان‌ها براساس شایستگی‌هایشان از خدمات و فرصت‌های اجتماعی برخوردار می‌گردند (محمودی، ۱۳۷۶: ۱۰۹ و ۱۱۰). ولی در سنت جامعه‌گرایی مراد از عدالت اجتماعی آن است که یک انسان به شرطی از درخواست‌های دیگری حمایت کند که بداند وی نیز در آینده از تقاضاهای عادلانه آن فرد حمایت خواهید کرد (میلر، ۱۳۸۳: ۱۵۵) این امر، انسجام اجتماعی را در چنین جوامعی به چالش می‌کشد.

۱-۴. تعامل اجتماعی

تعامل اجتماعی عبارت از ارتباط مستقیم و غیرمستقیم افراد جامعه و رای خاستگاه قومی و مذهبی‌شان است، این ارتباط موجب مبادلات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در

میان آنها می‌گردد و به شکل‌گیری هویت مشترک در میانشان منجر می‌گردد. نتیجه این امر، کاهش وابستگی‌های قومی و افزایش همبستگی ملی است (Kymlicka, 1995: 76, 47). در این زمینه فردیناند تونیس معتقد است که در جوامع سنتی (گمیشافت) و گوناگونی چندگانگی مشاهده می‌شود و روابط بر پایه شکاف‌های گروهی و فرهنگی شکل می‌گیرد؛ ولی در اثر توسعه ارتباطات و تغییر و تحول صنعتی، به تدریج جامعه (گزنشافت) اجتماع را در خود هضم می‌کند و هویت فردی و گروهی جای خود را به هویت سازمانی می‌دهد. کارل نیز دویچ بر آن است که ارتباطات به روش‌های مختلفی چون افزایش آگاهی، نفوذ در دیدگاه‌ها، و تغییر ایستارها و طرز تلقی‌ها همگرایی ملی را گسترش می‌دهد (مقصودی، ۱۳۸۰: ۱۸۴-۱۸۲).

۲. مدیریت سیاسی سرزمینی

مدیریت سیاسی سرزمینی را می‌توان عبارت از اداره سیاسی سرزمین با توجه به ویژگی‌های جغرافیایی و نظام سیاسی حاکم بر آن دانست. این عامل مهم در سیاست قومی، دربرگیرنده بخش‌های مختلفی است که عبارتند از: تقسیمات کشوری، سیاست انتخاباتی و سیاست حزبی.

۲-۱. تقسیمات کشوری

تقسیمات کشوری به منزله چهارچوبی برای اجرای سیاست‌های حکومت عمل می‌کنند. از جمله کارکردهای آن، فراهم آوردن بستر و قالب اعمال سیاست‌های مدیریت تنوع فرهنگی از سوی حکومت‌هاست. در این زمینه دو الگوی تقسیمات استانی و ائتلافی وجود دارد. در نظام استانی از طریق تمرکز قدرت در دولت مرکزی، تصمیم‌گیری‌های مهم در مرکز صورت می‌گیرد و خط‌مشی‌ها به‌طور یکنواخت در کل سرزمین اعمال می‌گردد. در برابر این الگو، نظام ائتلافی براساس تفاوت‌های فرهنگی گوناگون پایه‌گذاری می‌گردد و سازوکاری را فراهم می‌کند تا نواحی گوناگون بتوانند ویژگی‌های خاص خود را تداوم بخشند (جردن و راوتزی، ۱۳۸۴: ۱۵۲ و ۱۵۳)؛ بنابراین الگوهای تقسیمات کشوری ارتباط تنگاتنگی با سیاست‌های قومی پیدا می‌کنند و زیربنای هر نوع سیاست قومی محسوب می‌گردد (Kymicka, 1995: 183).

۲-۲. سیاست انتخاباتی

نظام انتخاباتی می‌تواند تأثیر بسزایی در پیشروی سازمان‌های سیاسی - قومی داشته باشد. معمولاً برای احزاب قومی به دست آوردن نمایندگی سیاسی در کشورهایی که

دارای نظام انتخاباتی بخش اعضای واحد^۱ند هستند، نسبت به کشورهایی که دارای نظام انتخاباتی نمایندگی نسبتی^۲ دارند دشوارتر است (Rudolph, 2006: 20). در الگوی SMD تمام مسائل بر حول این محور می‌چرخد که افراد در تمام حوزه‌ها دارای حق رأی برابرند؛ بر این اساس مرزهای تمام حوزه‌های رأی به صورت برابر ترسیم شده است؛ بر عکس در الگوی نمایندگی نسبتی حوزه‌های انتخابی بر پایه منافع اقتصادی، قومیت، مذهب، سرزمین، تاریخ و موارد دیگر شکل می‌گیرد (Kymicka, 1995: 136).

۲-۳. سیاست حزبی

بسیاری بر این باورند که با از میان برداشتن محدودیت‌هایی که مانع نامزدی و رهبری احزاب از سوی گروه‌های فرهنگی می‌شوند، می‌توان به درخواست‌های آنها پاسخ داد و بدین ترتیب آنها را جذب نمود؛ اما برخی دیگر معتقدند که دادن حق نمایندگی انحصاری به گروه‌های قومی واگذار کردن فرصت دخالت در امور خود و کشور به آنهاست (Kymlicka, 1995: 133). رودلف توسعه احزاب قومی را ناشی از نبود احزاب ریشه دار و ملی می‌داند و اعتقاد دارد که این احزاب عمدتاً در کشورهای جهان سوم فرصت رشد می‌یابند و در کشورهای توسعه یافته به دلیل وجود نظام حزبی ریشه دار و جاافتاده، احزاب قومی در رقابت با احزاب ملی به حاشیه رانده می‌شوند (Rudolph, 2006: 21).

۳. تجربه کشورها

مطالعه تجربه کشورهای مختلفی مانند فرانسه، ترکیه، اسپانیا، سوئیس و ایالات متحده تأیید کننده مطالب یاد شده است؛ بدین معنی که اجرای سیاست قومی در فرانسه با وجود موفقیت در ایجاد ملت واحد فرانسوی و راضی کردن گروه‌های قومی مختلف تحت تأثیر عواملی مانند جغرافیای سیاسی، هویت تاریخی و فرهنگی جداگانه جزیره کرس نتوانست موفقیت‌آمیز باشد (Rudolph, 2006: 65-67).

سیاست قومی همانندسازی در ترکیه با وجود موفقیت در حفظ یکپارچگی سرزمینی این کشور، به دلیل نداشتن پیوند تاریخی و فرهنگی با کردها، موقعیت سیاسی - جغرافیایی مناسب کردها، فشار نهادهای بین‌المللی، اجرای نشدن عدالت اجتماعی و اعمال روش‌های خشونت‌آمیز نتوانست موفق باشد.

در اسپانیا با وجود اجرای سیاست چندفرهنگ‌گرایی و توسعه اقتصادی زیاد منطقه باسک، گروه اتا^۳ به مبارزات جدایی طلبانه خود ادامه می‌دهد. دلیل این امر را می‌توان

1. SMD: Single member district 2. PR: Proportional Representation 3. ATA

مواردی مانند فرهنگ و زبان منحصر به فرد این ناحیه، احساس استقلال اقتصادی، موقعیت مناسب سیاسی - جغرافیایی و غالب بودن هویت‌های ناحیه‌ای بر هویت ملی در نتیجه اجرای سیاست‌های چندفرهنگ‌گرایانه جستجو کرد (Encarnacion, 2003: 99-115).

سوئیس با وجود اجرای سیاست چندفرهنگ‌گرایی که متناسب با وضع تاریخی و فرهنگی‌اش است، به این دلیل که توانسته از قرن نوزدهم به بعد هویت ملی مشترک سوئیس را در کنار هویت‌های ناحیه‌ای پرورش دهد و از نظر اقتصادی نیز رفاه اقتصادی را برای مردم خود فراهم آورد، کشوری موفق در اجرای سیاست قومی خود به شمار می‌رود (Kymlicka, 1995: 13).

ایالات متحده از جمله کشورهای موفق در اجرای سیاست‌های ادغام اجتماعی است و با وجود مهاجرت‌های گسترده‌ای که به این کشور شده، اجازه تفوق جغرافیایی به اقوام مختلف نداده است. این کشور با آن‌که به بومیان سرخپوست و اسکیمو اجازه خودگرایی فرهنگی و اداری را در چهارچوب نظام ائتلافی داده است، به جزیره پورتوریکو که دارای جمعیت زیاد، موقعیت سیاسی - جغرافیایی مناسب برای واگرایی و فرهنگ و زبان جداگانه‌ای است، اجازه تشکیل ایالت مجزایی نداد؛ زیرا تجربه کبک در کانادا را پیش‌رو داشت (Rudolph, 2006: 25-42).

به‌طورکلی تجربیات کشورها نشانگر آن است که پیروزی یا شکست انواع مختلف سیاست قومی به برخی عوامل ثابت بستگی دارد که مهم‌ترین آنها بدین شرح است:
الف) عوامل سیاسی - جغرافیایی مانند وزن جغرافیای سیاسی، انضمام‌گرایی، علایق سیاسی - جغرافیایی، منابع راهبردی و...؛

ب) نقش تاریخ مانند مناسبات تاریخی اجزای ملت، نوپا یا دیرپا بودن کشور، پیشینه استقلال اقلیت و...؛

ج) هویت ملی و نسبت آن با هویت‌های ناحیه‌ای و ارتباط ساختاری این دو قسم هویت با یکدیگر؛

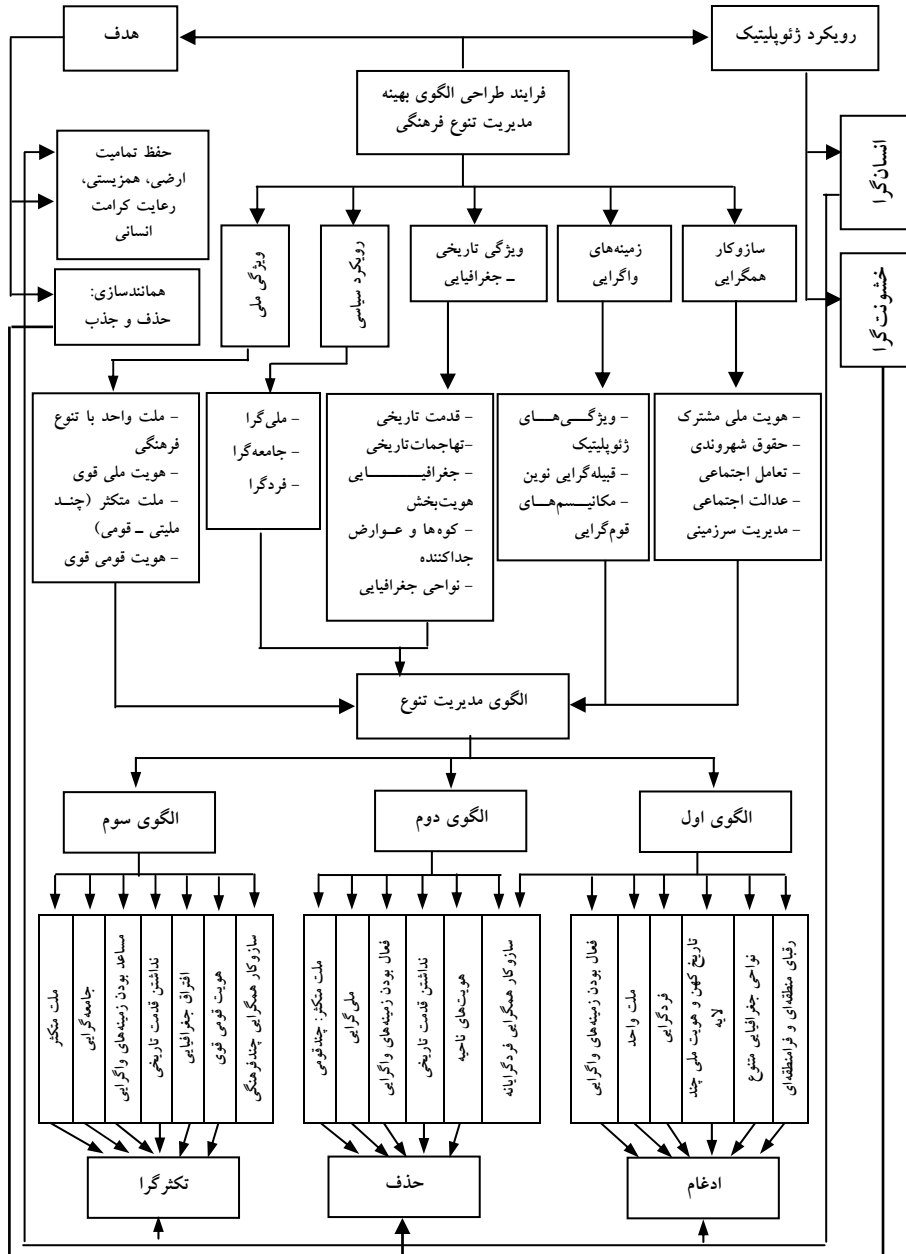
د) جغرافیا از نظر شکل‌دادن به هویت‌های ملی، ناحیه‌ای، تسهیل ارتباط و تعامل میان اجزای ملت یا ممانعت از آن، و ادغام اجتماعی؛

ه) جهان‌شناختی سیاسی از نظر اولویت دادن به حقوق فردی یا جمعی؛

و) محیط بین‌المللی از جهت اثرگذاری بر سیاست‌های داخلی کشورها؛

از این‌رو در طراحی الگوی سیاست همگرایی نمی‌توان از این تجربیات متناسب با وضع ویژه هر کشور غافل ماند. چهارچوب طرح همگرایی ملی را براساس مباحث گذشته به این صورت می‌توان نشان داد:

مدل شماره ۲: طراحی الگوی بومی مدیریت تنوع فرهنگی



این طرح دارای چند ویژگی کلی است: نخست این‌که با توجه به وابستگی سیاست‌گذاری همگرایی به وضع جغرافیایی، موقعیت سیاسی - جغرافیایی و واقعیت‌های تاریخی ویژه هر کشور نمی‌توان به الگوی یکسانی از سیاست همگرایی برای همه کشورها دست یافت. این امر ناشی از آن است که ما در بستر جغرافیا قرار داریم (Gray and Sloan, 1999: 166-168) و جغرافیا اوضاع تاریخی و سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ویژگی دوم آن است که این الگو در درون خود سازوکارهای لازم برای تقویت همگرایی ملی را نیز داراست؛ از این‌رو سیاست انفعالی را رد می‌کند و بر سیاست واقع‌بینانه و جامع‌نگر تأکید می‌ورزد. شاخصه‌های این نوع سیاست عبارت است از: الف) تأکید بر هویت ملی مشترک به مثابه علت وجودی کشور، و پرهیز از تقویت نقاط افتراق؛

ب) مدیریت مناسب سرزمینی در قالب سازماندهی سیاسی فضا، انتخابات، آمایش سرزمین و...؛

ج) توجه به واقعیت‌های سیاسی - جغرافیایی کشور در نظام جهانی و اتخاذ سیاست خارجی متناسب با آن؛

د) رعایت اصل عدالت جغرافیایی در ابعاد مختلف آن از سوی حکومت؛
ه) رعایت حقوق شهروندی با توجه به واقعیت‌های سیاسی - جغرافیایی حاکم بر کشور؛

و) انطباق کامل اندیشه سیاسی حکومت با علت وجودی کشور؛
سومین ویژگی این الگو آن است که عناصری مانند اوضاع تاریخی، جغرافیایی و سیاسی عوامل زیربنایی، و عناصری مانند رویکردهای سیاسی و سازوکارهای همگرایی و واگرایی عوامل روبنایی و تبعی به شمار می‌آیند و از نگاه ساختاری، عوامل روبنایی باید از عوامل زیر بنایی پیروی نمایند.

ویژگی چهارم آن است که بر پایه یافته‌های این طرح، سیاست همگرایی بهینه و انسان‌گرا امری نسبی است؛ بدین معنی که سیاست همگرایی مشخصی ممکن است در یک کشور مناسب و کارا به شمار آید، ولی در کشور دیگر نادرست و مشکل‌آفرین باشد. با توجه به مطالب گفته شده در ادامه، یافته‌های نظری را در یک نمونه عینی یعنی کشور ایران به صورت مختصر بررسی می‌نماییم.

مطالعه موردی: ایران

۱. بسترها و الزامات راهبرد همگرایی ملی در ایران

از نظر جغرافیایی، ایران بخش بزرگی (۶۶ درصد) از فلات ایران را به‌عنوان یک واحد جغرافیایی منحصربه‌فرد، را دربرمی‌گیرد. فلات ایران به دلیل انسجام طبیعی و دیواره‌های بلند کوهستانی پیرامون آن، فضای بسیار مساعدی را برای تعامل اجتماعی ساکنان داخلی فراهم نموده و در قالب ساختاری طبیعی و وحدت‌آفرین، با ایجاد زمینه ارتباط و یکپارچگی فرهنگی، هویت ایرانی را پدید آورده است (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۴۴).

از دید تاریخی، امروزه مردم ایران را ملتی کهن به‌شمار می‌آورند. می‌توان شکل‌گیری و تداوم این ملت را در قالب نظریه‌های کهن‌گرایان تفسیر نمود. اریک هابسباوم از منتقدان جدی ناسیونالیسم می‌گوید جز کشورهای چین، کره، ویتنام، ایران و مصر که دارای موجودیت سیاسی نسبتاً دایمی و قدیمی‌اند، بسیاری از ملل دیگر که عمر استقلال‌شان از چند دهه فراتر نمی‌رود، با معیارهای نوین ملیت سازگار نیست (اشرف، ۱۳۸۶: ۱۳۶). ریشه این امر را باید در گذشته این سرزمین جستجو کرد. فرایند ایجاد یک ملت تاریخی در چهارچوب یک نظام غیریت‌سازی قابل تصور است، درباره ایران این غیریت‌سازی از طریق تفکیک ایران و انیران آغاز شد (علمداری، ۱۳۸۶: ۴۴) و تا به امروز نیز ادامه دارد.

نگاهی به ویژگی‌های فرهنگی و تمدنی ملت ایران نشان می‌دهد که هویت ایرانی و بر عواملی چون سرزمین، تاریخ، ادبیات، دین، و آداب و رسوم مشترک استوار است. هر یک از این عوامل به نحوی بخشی از مردم ایران را در خود جذب می‌کند (مجته‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۹)؛ به عبارت دیگر نام و هویت ایرانی برخلاف بیشتر کشورهای جهان برگرفته یا برخاسته از اقوام و زبان، خاصی نیست، تقریباً در هیچ یک از پیروان ادیان و مذاهب مختلف، اقوامی که به زبان‌ها و گویش‌های گوناگون تکلم می‌کند، احساس بیگانگی را بر نمی‌انگیزد (مدیرشانه‌چی، ۱۳۸۰: ۴۱) و به قول گراهام فولر ایرانیان تا آنجایی که تاریخ به یاد دارد، ایرانی بوده‌اند (فولر، ۱۳۷۷: ۱۹).

از سوی دیگر با آن‌که فضای جغرافیای ایران یکی از عوامل بقای این کشور در طول تاریخ بوده (کاتم، ۱۳۷۱: ۵۲)، فلات ایران به دلیل وجود تفاوت‌های طبیعی درونی، دارای کارکرد متمایزکننده و تولیدکننده خرده نواحی فرهنگی و تمدنی نیز بوده است (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۴۴). این ویژگی جغرافیایی باعث شده که فلات مرکزی ایران از نواحی پیرامونی جدا افتد. در عین حال، فلات مرکزی که بعضاً محفوظ از تهاجمات و منزوی بوده، به تولد و رشد یک هویت ملی کمک نموده است. تا حدودی این تفاوت با تفاوت‌های فرهنگی مرکز - پیرامون انطباق دارد (درایسدل و بلینگ، ۱۳۷۳: ۲۳۱). با توجه

به این وضع، است که بخش مرکزی ایران دارای خصلت‌های زبانی، فرهنگی، مذهبی و فضایی منسجم می‌باشند و مردمان بخش پیرامونی کشور در برخی موارد و به‌طور مشخص زبان و لهجه، مذهب و خرده‌فرهنگ‌های محلی با بخش مرکزی و با یکدیگر تفاوت دارند، در عین حال هر یک از این گروه‌ها در پاره‌ای از این صفات با بخش مرکزی همسانی‌اند و این همسانی موجب همبستگی ملی می‌گردد. در بخش حاشیه‌ای، اقوام آذری، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن به ترتیب در شمال غربی، غرب و جنوب غربی، جنوب شرقی و شمال شرقی ساکن‌اند. نکته قابل توجه در این زمینه آن است که این اقوام در آن سوی مرزهای سیاسی ایران نیز گسترش جغرافیایی دارند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۵۰-۱۴۸). این ویژگی منطبق بر الگوی سیاسی - جغرافیایی پیتروهاگت از مشاجرات با منشأ جغرافیایی است (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۳۵).

در کنار موقعیت طبیعی، رویدادهای تاریخی نیز تأثیر عمیقی بر فرهنگ و ساختار اجتماعی ایران بر جای گذاشته است. ایران در طول سه هزار سال گذشته همواره شاهد یورش و تاخت و تاز اقوام گوناگون و استقرار آنها در این سرزمین بوده است. یکی از مهم‌ترین پیامدهای این یورش‌ها به وجود آمدن تنوع در ایران است. بنابراین جغرافیا و تاریخ در شکل دادن به ویژگی ملی و هویت ایرانی، دارای کارکردی دوگانه بوده و در کلیت خود موجب شکل‌گیری هویت ایرانی به مفهوم امروزی خود شده است، در عین حال تنوع طبیعی و ریخت‌شناختی در کنار رویدادهای تاریخی موجب شکل‌گیری هویت‌های ناحیه‌ای و قومی در دل کلیت هویت ایرانی شده است. این شاخصه ملت ایران دارای کارکردهای سیاسی - جغرافیایی نیز می‌باشد.

با عطف به آرایش سیاسی - جغرافیایی اقوام در ایران، و با در نظر گرفتن موقعیت ایران در جنوب غرب آسیا که از جنبه‌های سیاسی - جغرافیایی و راهبردی - جغرافیایی در طول سده‌های گذشته حائز اهمیت بوده، همواره قدرت‌های جهانی به این کشور توجهی خاص نموده‌اند (اطاعت، ۱۳۷۴: ۶). بدین سبب نظام‌های سیاسی ایران همیشه از پیرامون خود نگرانی‌هایی داشته‌اند و این نگرانی‌ها از دید قدرت‌های بیگانه نیز دور نمانده است (فولر، ۱۳۷۷: ۲۵). این امر از دوران بعد از انقلاب مشروطه تاکنون موجب شده که نظام‌های سیاسی حاکم بر کشور برای مدیریت اقوام، سیاست‌های متفاوتی را به کار گیرند. از دوران انقلاب مشروطه به بعد و پایه‌ریزی دولت جدید که الگوی سنتی و تاریخی روابط مرکز و اطراف در ایران که شیوه‌ای غیرمتمرکز بود، دگرگون گشت، سیاست‌های مختلفی در ایران برای تقویت همگرایی ملی اعمال شده که با وجود توفیق

آنها در کلیت اهداف تعیین شده، دارای برخی نواقص نیز می‌باشند. در نگاهی کلی این نواقص عبارت است از:

الف) نداشتن نگاه جامع به مبحث هویت ملی و نادیده گرفتن لایه ایرانی یا مذهبی آن در دوره‌های مختلف تاریخی کشور؛

ب) به‌کارگیری شیوه‌های قهرآمیز برای مدیریت درگیری‌های ناحیه‌ای در برخی مقاطع تاریخی کشور در نتیجه بی‌توجهی مدیران کشور در مهار نیروی‌های واگرا پیش از فعال شدن آنها؛

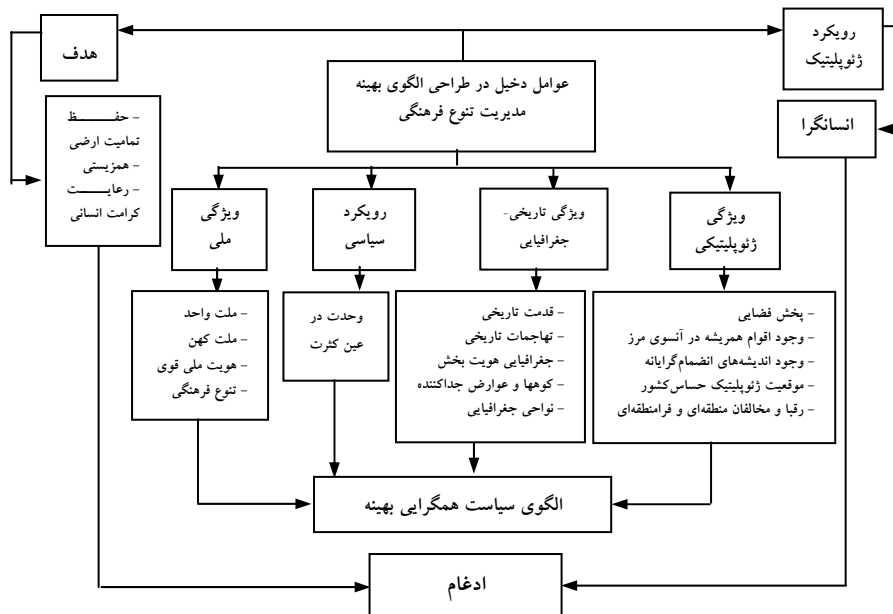
ج) نگرش سلیقه‌ای، جناحی و بطئی به مسأله همگرایی ملی و مدیریت سرزمینی در کشور بدون توجه به واقعیت‌های تاریخی، جغرافیایی، سیاسی-جغرافیایی، سیاسی و جهانی؛

د) به دست نیاوردن و رعایت نکردن اصل عدالت جغرافیایی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛

ه) کاهش میزان گرایش به هویت ملی در برخی مناطق در نتیجه سیاست‌های غلط در سال‌های اخیر در حوزه آموزش، رسانه، فرهنگ و

با توجه به این موارد الگوی پیش‌رو در پی بهینه‌سازی سیاست‌های قومی گذشته برای تأمین امنیت و همگرایی ملی، استفاده از روش‌های نرم می‌باشد.

مدل شماره ۳: طراحی الگوی بومی سیاست همگرایی در ایران



این طرح دارای چند ویژگی کلی است:

نخست این که منطبق با ویژگی‌های قانون اساسی کشور و اساس ملت واحد ایران می‌باشد و هویت ملی را مبنای تعریف سیاست همگرایی ملی قرار می‌دهد و بر توجه به اصل آگاهی‌بخشی در رابطه تأکید می‌نماید؛

دوم این که با توجه به اوضاع تاریخی، جغرافیایی و سیاسی - جغرافیایی کشور، سیاست فرداگرایانه را برای ایران پیشنهاد می‌کند و جامعه‌گرایی و چندفرهنگ‌گرایی را تهدیدی برای کشور می‌داند؛

سوم این که توجه به اصل عدالت جغرافیایی و به‌کارگیری تمام قابلیت‌های بالقوه انسانی و منطقه‌ای کشور را در فرایند توسعه مورد توجه قرار می‌دهد؛

چهارم این با توجه با تجربیات جهانی و ملی، و با در نظر گرفتن وضع داخلی کشور، این طرح سیاست قومی ادغام را که هدف نهایی‌اش تبدیل پراکندگی فضایی تفاوت‌های زبانی به پراکندگی اجتماعی است، را در سیاست‌گذاری‌های کلان ملی توصیه می‌نماید.

نتیجه‌گیری

دستیابی به سیاست قومی بهینه که تأمین‌کننده همگرایی ملی و کاهنده واگرایی قومی باشد، تحت تأثیر اوضاع مختلف کشورها، از مسیرهای متفاوتی حاصل می‌گردد. عناصری که اساس طراحی سیاست قومی به‌شمار می‌آیند و میزان اثرگذاری آنها در موفقیت یا شکست کشورهای مختلف روشن است را در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان در قالب اوضاع تاریخی - جغرافیایی و سیاسی - جغرافیایی، رویکرد سیاسی و سازوکار همگرایی جای داد. در این میان عناصری چون اوضاع تاریخی - جغرافیایی و سیاسی - جغرافیایی، عوامل زیربنایی و عناصری مانند رویکردهای سیاسی و سازوکارهای همگرایی، عوامل روبنایی و تبعی محسوب می‌گردند و از نظر ساختاری، عوامل روبنایی باید از عوامل زیر بنایی پیروی کنند.

نگاهی به چگونگی ترکیب ویژگی‌های مختلف کشورها نشان می‌دهد که سیاست تکثر در کشورهای چند قومیتی، تازه تأسیس و فاقد هویت ملی مشترک، می‌تواند الگوی سیاست قومی مناسبی به‌شمار آید و آنها را می‌تواند در قالب نظام ائتلافی یا خودمختاری ناحیه‌ای در عین حفظ تفاوت‌های خود از مزایای زندگی در کشوری

بزرگتر استفاده کنند. این نوع الگو برای این اوضاع، سیاستی در راستای رویکرد جغرافیای سیاسی انسانگرا و در چهارچوب اصل همزیستی مسالمت‌آمیز خواهد بود. اما در کشورهایی مانند ایران که دارای قدمت تاریخی‌اند، مردم آن در طول تاریخ یک ملت واحد در جهان شناخته شده‌اند، اشتراکات زیادی آنها را به هم پیوند می‌دهد و از نظر ویژگی ملی دارای تنوع ناحیه هستند نه تکثر قومی و در عین حال پراکنش سیاسی - جغرافیایی تفاوت‌های ناحیه‌ای نیز امکان ایجاد واگرایی را در میان آنها فراهم می‌آورد، اعمال سیاست تکثر ممکن است زیان‌بار به شمار آید؛ بنابراین در این وضعیت، اعمال سیاست ادغام با شاخصه‌هایی که در متن مقاله به آن اشاره شد، می‌تواند سیاست قومی مطلوب و انسان‌گرایانه‌ای برای چنین موقعیت به شمار آید. البته باید اشاره کرد که این سه الگوی عرضه شده، الگوهای کلی‌اند و روش‌های میانه هم در قالب آنها می‌تواند با توجه به وضع کشورها استفاده شود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷): *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- اتوتایل، ژاروید و همکاران (۱۳۸۰): *اندیشه‌های نو در قرن بیست و یکم*، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- احمدی، حمید (۱۳۷۹): *قومیت و قوم‌گرایی در ایران*، نشر نی، تهران.
- اسمیت، آنتونی.دی (۱۳۸۳): *ناسیونالیسم*، ترجمه منصور انصاری، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- اشرف، احمد (۱۳۸۶): بحران هویت ملی و قومی در ایران، برگرفته از کتاب *هویت ملیت و قومیت*، حمید احمدی (به اهتمام)، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، صص ۱۷۰-۱۳۳.
- اطاعت، جواد (۱۳۷۶): *ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران*، تهران: نشر سفیر.
- امان‌اللهی بهاروند، اسکندر (۱۳۸۰): «بررسی علل گونه‌گونی قومی در ایران از دیدگاه انسان‌شناسی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۹، صص ۳۴-۱۳.
- اوذکریملی، اموت (۱۳۸۳): *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- براتعلی‌پور، مهدی (۱۳۸۴): *شهروندی و سیاست نوفضیلت‌گرا*، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- برتون، رولان (۱۳۸۰): *قوم‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- جردن، تری و لستر راونتزی (۱۳۸۰): *مقدمه‌ای بر جغرافیای فرهنگی*، ترجمه سیمین تولایی و محمد سلیمانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۱): *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران: انتشارات سمت.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵): *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پژوهشگاه امیر.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۶): «ژئوپلیتیک انسان‌گرا (یادداشت سردبیر)»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، س ۳، ش ۳، صص ۱-۳.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۸): «ژئوپلیتیک انسان‌گرا»، تقریرات کلاس درس (منتشر نشده).
- حسینی‌بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۸۰): *بنیاد نظری سیاست در جوامع چندفرهنگی*، تهران: انتشارات بقعه.
- خوبروی پاک، محمدرضا (۱۳۸۰): *اقلیت‌ها*، تهران: انتشارات شیرازه.
- دادز، کلاوس (۱۳۸۴): *ژئوپلیتیک در جهان متغیر*، ترجمه زهرا احمدی‌پور و عطاء‌الله عبدی، تهران: بلاغ‌دانش.
- درایسدل، آلاسدايرو بلیک (۱۳۷۳): *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه دره میرحیدر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- دلکامپانی، کریستیان (۱۳۸۲): *فلسفه سیاست در جهان معاصر*، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: انتشارات هرمس.
- رابرت بی، تلیس (۱۳۸۵): *فلسفه راولز*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح نو.
- راولز، جان (۱۳۸۵): *عدالت به مثابه انصاف*، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: انتشارات ققنوس.
- صالحی‌امیری، سیدرضا (۱۳۸۵): *مدیریت منازعات قومی در ایران*، تهران: وزارت امور خارجه.
- فالکس، کیث (۱۳۸۱): *شهروندی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- فولر، گراهام (۱۳۷۷): *قبیله عالم: ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱): *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه فرشته سرلک، تهران: نشر گفتار.
- کریمی، علی (۱۳۸۵): «نقدی بر چند فرهنگ‌گرایی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۷، ش ۳، صص ۹۳-۱۱۴.
- کریمی‌پور، بداله (۱۳۷۹): *ایران و همسایگان*، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- کوزر، لویس آلفرد و برنارد روزنبرگ (۱۳۷۸): *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- کالینز، جان ام (۱۳۸۳): *استراتژی بزرگ*، ترجمه کوروش بایندر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹): *ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی*، تهران: نشر نی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱): *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: سمت.
- محمودی، علی (۱۳۷۶): *عدالت و آزادی گفتارهایی در باب فلسفه سیاست*، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر.
- مدیرشانه‌چی، محسن (۱۳۷۹): *تمرکز و توسعه نیافتگی در ایران معاصر*، تهران: انتشارات رسا.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۶): «هویت، تاریخ و روایت در ایران»، *هویت ملیت و قومیت*، حمید احمدی (به اهتمام)، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، صص ۲۵-۵۱.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰): *تحولات قومی در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- مک لنان، گرگور (۱۳۸۵): *پلورالیسم*، ترجمه جهانگیر معینی، تهران: انتشارات آشتیان.
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹): *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*، ترجمه دره میرحیدر، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- میلر، دیوید (۱۳۸۳): *ملیت*، ترجمه داود عزایق‌زندی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- والزر، مایکل (۱۳۸۳): *در باب مدارا*، ترجمه صالح نجفی، تهران: انتشارات شیرازه.
- هاچینسون، جان و آنتونی اسمیت (۱۳۸۶): *ملی‌گرایی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هاگت، پیتر (۱۳۷۶): *جغرافیای ترکیبی نو*، ج ۱، ترجمه شاپور گودرزی، تهران: انتشارات سمت.
- Agnew, John (1998); *Geopolitics: re-visioning world politics*, London: Rutledge.
- Black sell, Mark (2006); *Political Geography*, London: Rutledge.
- Encarnasion, Omar G (2004); "Managing Ethnic Conflict in Spain", *Orbis*, Volume 47, Issue 1, Winter 2003, Pages 89-105.
- Esman, Milton J(2004); *An introduction to ethnic conflict*, London: Cambrige.
- Flint, Colin (2006); *An Introduction to Geopolitics*, London: Rutledge.
- Glassner, Martin Lara and Chuck Faber (2004); *Political Geography*, New York: John Wiley and Sons.
- Gray, Colin S and Geoffrey Sloan (1999); *Geopolitics, Geography and Strategy*, London: FRANK CASS Publisher.
- Kymilicka. W (1995); *Multicultural citizenship*, New York: Oxford University press.
- O'Byrne, Davrenj (2003); *The Dimension of Global citizenship*, London: Frank Cass Publisher.
- O Tuathail, Gearoid (2005); *Critical Geopolitics*, London: Rutledge.
- Rudolph, Joseph (2006); *Politics and Ethnicity A Comparative Study*, New York: Palgrave Macmillan.
- Taylor, Peter J (1988); *Political Geography*, London: Longman Group UK Ltd.

